



درآمدی بر قرآن کریم

معرفی کتاب

قرآنت محمد عابد جابری از قرآن

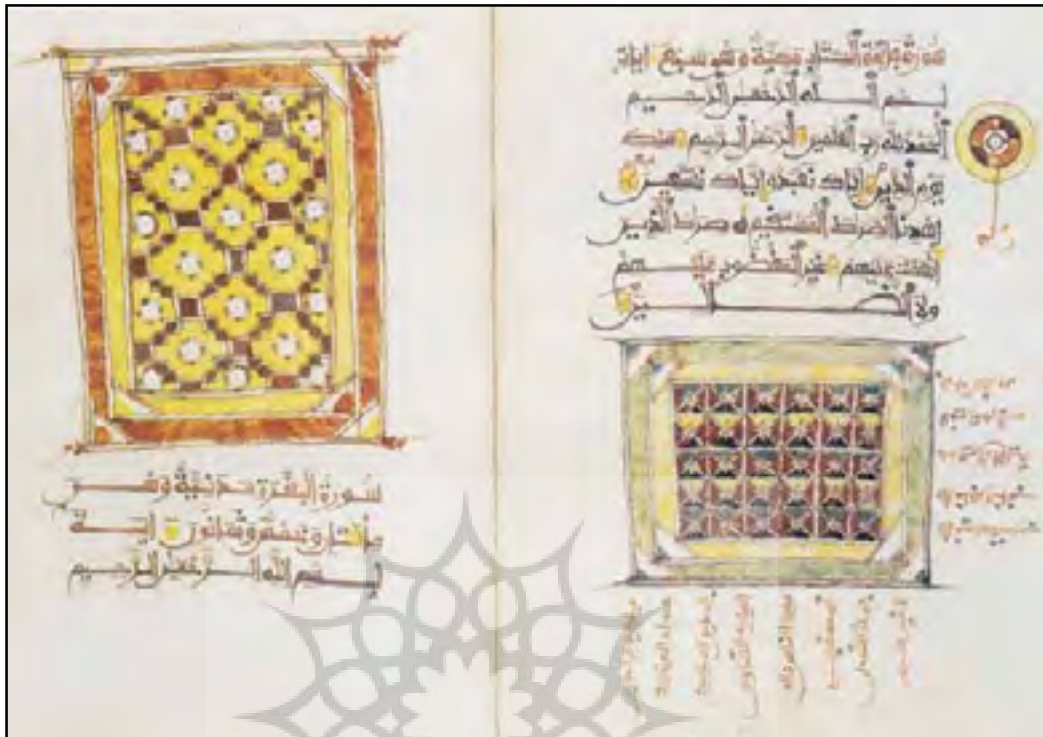
• سیدعلی آقایی

اشاره

در اکتبر ۲۰۰۶، کتابی جدید از روشنفکر و متفکر عرب، محمد عابد جابری منتشر شد که در آن، روش همیشگی او، بحث، بررسی و بازنگری در مسائل کهن، با شیوه و روش نوین، تکرار شده است. جابری، پس از آنکه طرح بزرگ فکری خود در نقد عقل عربی، عقل سیاسی و عقل اخلاقی، و دیگر مسائل فکری معاصر را به انجام رسانید، اینک قرآن کریم را به عنوان موضوع مطالعه برگزیده و بحث خویش را در دو بخش سامان داده است: بخش نخست: «معرفی قرآن» (که به تازگی منتشر شده) و بخش دوم: «موضوعات قرآن» (که وعده انتشار آن را داده است). می توان گفت که فهم آثار جابری بدون توجه به طرح فکری او، یعنی «قرآنت تراث عربی»، عملاً ممکن نیست؛ با این همه جابری در این کتاب، تمایل دارد، خواننده خارج از چارچوب های طرح فکری او با این اثر مواجه شود. به همین سبب، در مقدمه کتاب، صدق اصطلاح «تراث» را درباره قرآن کریم نفی کرده و تأکید می کند که قرآن متن مؤسس و زیربنایی تراث است و میراث

- مدخل الی القرآن الکریم: الجزء الاول فی التعریف بالقرآن
- محمد عابد الجابری
- بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة
- اکتبر ۲۰۰۶





مقدمه

نخستین پرسشی که باید به آن پرداخته شود، مراد از «تعریف» قرآن کریم است. اصلاً آیا قرآن کریم نیاز به تعریف دارد؟ تعریف گوناگونی برای قرآن کریم عرضه شده که جابری در مقدمه، نمونه‌هایی از آنها را آورده است و کوشیده تا وجوه افتراق هریک از آنها را باز نماید تا مقصود و منظور از هریک از آن تعاریف روشن شود، اما تأکید می‌کند که مایل نیست در دام پیش‌فرض‌های دینی و کلامی گذشتگان گرفتار شود، بلکه می‌خواهد مسیری کاملاً متفاوت را طی کند. بنابراین همه تعاریف‌های پیشین را نادیده گرفته و به سراغ خود قرآن کریم می‌رود تا با یاری آن، قرآن کریم را بازتعریف کند و از طریق آیات قرآن کریم، به سؤالات مربوط به تکوین پدیده قرآن کریم پاسخ گوید. روشن است که قرآن کریم به تدریج نازل شده و از آغاز کتابی حاضر و آماده نبوده است. بنابراین، جابری در تعریف قرآن کریم به وضعیت کنونی قرآن کریم نظر ندارد، بلکه می‌کوشد با بررسی مراحل شکل‌گیری قرآن کریم، از آغاز نزول تا زمانی که به صورت «مصحف» درآمد،

عربی در پیرامون آن شکل گرفته است، اما می‌توان این کتاب را نیز در امتداد طرح فکری وی به حساب آورد: جابری پس از پرداختن به میراث فکری عربی، اکنون به سراغ اصل و اساس آن آمده است. این اندیشمند مغربی، تحقیق علمی خویش را درباره میراث عربی-اسلامی، بر مبنای همان روشی که در کتاب‌های پیشین خود اتخاذ کرده بود - یعنی بازخوانی متن در افق فکری کنونی- تعقیب کرده است. کتاب جدید جابری، هم‌چنان، خواننده را بر سر دو راهی دشواری قرار می‌دهد: در یک سو، منطقی و بحث علمی عمیق و دقیق و در سوی دیگر، قرن‌ها آموزه‌های انباشته از جمود و تقلید. اما جابری همواره راه نخست را برگزیده است تا با مسائل اساسی میراث عربی-اسلامی، روشن‌بینانه روبه‌رو شود و احتمالاً، مهم‌ترین آنها تعامل با قرآن است، به مثابه متن بنیانی تراث اسلامی. البته جابری قصد نداشته تا قرآن کریم را تفسیر کند، بلکه به «شناسایی» قرآن کریم بسنده کرده، هرچند ناگزیر از تفسیر پاره‌ای از نصوص قرآن کریم بوده؛ همچنان که شناسایی قرآن کریم را امری ضروری برای فهم و تفسیر آن شمرده است.

تاریخ قرآن کریم، به مثابه وحی الهی و دعوت نبوی پرداخته است. به نوشته او، بسیاری از علمای مسلمان، شرط فهم و مطالعه قرآن کریم را اطلاع از زبان عربی در حد فهم عرب‌زبانان دانسته‌اند و این بدان معناست که پدیده قرآن کریم، گرچه ذاتاً وحی نبوی است، ولی در نهایت، با زبان عربی و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن عمیقاً پیوند خورده است.

از جمله موضوعات در این بخش، بحث از بشارت به ظهور پیامبر در اندیشه دینی پیش از اسلام است. البته بحث او در این زمینه جدلی نیست؛ چنانکه در گذشته میان مسلمانان و اهل کتاب رواج داشت. به نظر جابری، مسأله به بشارت «نبی امی» به نام احمد یا محمد محدود نیست - آن‌چنانکه مفسران غالباً چنین فهمیده‌اند و کوشیده‌اند با کندوکاو در کتب مقدس شاهدی بر آن بیابند - بلکه این موضوع با جریان دینی توحیدی، در برابر نظریه رسمی تثلیث که از سوی کلیساهای تحت‌نظر امپراتوری روم ترویج می‌شد، پیوند خورده است. به رأی جابری، اندیشه بشارت «نبی موعود» در اناجیل - به تصریح یا تلویح - از سوی همان جریان توحیدی طرح شده و اخبار منقول از بسیاری راهبان درباره نزدیکی ظهور پیامبر جدید و نیز ظهور «خُنفا» که در مناطق گوناگون جزیره العرب پراکنده و در جست‌وجوی دین حق بوده‌اند، باید در همین چارچوب درک شود. او هم‌چنین رابطه اسلام را با یهودیت و مسیحیت، با تأکید بر نسب واحد انبیای ایشان، که به ابراهیم (ع) ختم می‌شود، جست‌وجو می‌کند. البته لازمه چنین دیدگاهی، تفکیک میان یهودیت و مسیحیت اصیل

پدیده قرآن کریم را بازشناسی کند. البته این امر در سنت دیرین اسلامی مورد توجه قرار داشته و مفسران قرآن کریم از دیرباز در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های گوناگون در این باره بوده‌اند؛ چندانکه مجموعه مباحث و آرای ایشان، ذیل عنوان جامع علوم قرآن قرار گرفته است. برای اطلاع از میزان اهتمام پیشینیان به این موضوع، کافی است به فهرست مباحث یکی از آثار مشهور در این زمینه، مانند الأئقان فی علوم القرآن از جلال‌الدین سیوطی نگاهی بیاندازیم: در این اثر چهار جلدی، هشتاد عنوان کلی در زمینه مذکور طرح و بررسی شده است. با این همه جابری بر آن است تا بار دیگر پرسش‌هایی را که پیش‌تر در این باب طرح شده و پرسش‌های مربوط به مسائل عصر کنونی را مطرح کند و به آنها پاسخ دهد؛ گویی می‌خواهد از سویی خود را در افق فکری زمانه قرآن کریم قرار دهد و از سوی دیگر، پدیده قرآنی را در افق فکری معاصر بنشاند.

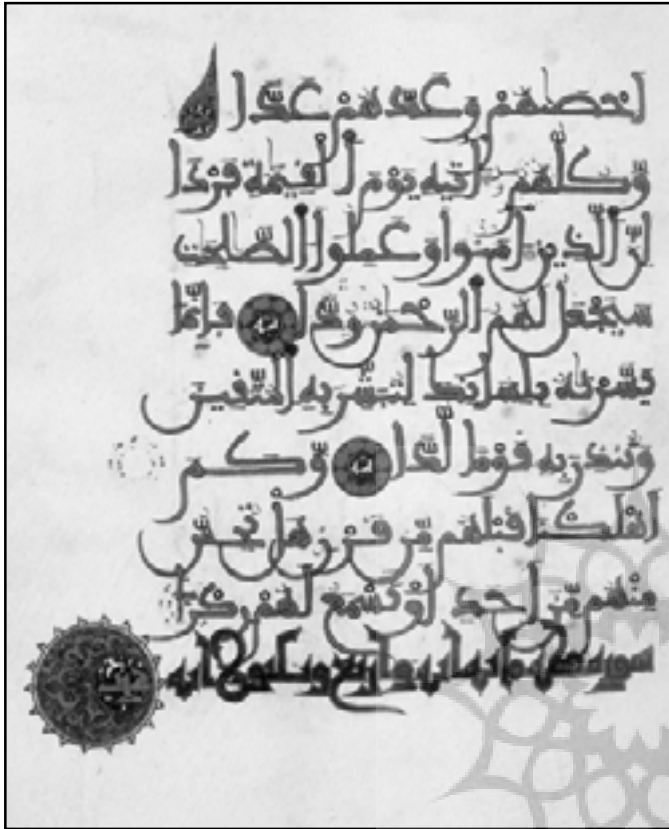
با این توضیحات به سراغ آیات قرآن کریم رفته و بر مبنای آنها، قرآن کریم را چنین تعریف می‌کند:

قرآن کریم عبارت است از: **وحی خدا** (وَإِنَّمَا لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) که **جبرئیل آن را به زبان عربی** (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) بر **محمد (ص)** نازل کرده است (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ). این وحی از **جنس کتاب‌های پیامبران پیشین** بوده است (وَإِنَّمَا لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ) (شعراء: ۱۹۲-۱۹۶)؛ بدین معنا قرآن کریم امری کاملاً بدیع و جدید نیست، بلکه **استمرار خطاب الهی** است به بشر (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (فاطر: ۳۱). هم‌چنین، این امر **تجربه‌ای روحی** است که از آن به «وحی» تعبیر شده است (عَلَى قَلْبِكَ) و این رسالت به هر کس اعطا شود، از **منذرین** خواهد بود (لَتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) و در کنار آن تجربه روحانی، در عمل نیز **تجربه‌ای اجتماعی و ارشادی** خواهد داشت. بنابراین، به بیان جابری، قرآن کریم پدیده‌ای سه بُعدی است: ۱. بُعد بدون زمان که در ارتباط قرآن با رسالات آسمانی پیشین جلوه یافته است؛ ۲. بُعد روحی که همان تجربه نبوی به هنگام دریافت وحی است؛ ۳. بُعد اجتماعی که در تبلیغ رسالت نبوی متجلی شده است.

بخش اول: قرائتی درباره محیط ظهور قرآن کریم

جابری در این بخش، به مسائل مربوط به محیط ظهور و





که در دوره معاصر بسیار به آن پرداخته شده و رأی او نیز با نظر متداول در میان خاورشناسان همخوانی دارد. وی بر آن است که تلقی مشهور از «امی» به عنوان «کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند»، اصل لغوی صحیحی ندارد و شاهدی نیز در ادب کهن عربی برای آن یافت نمی‌شود. به نظر او «امی» در عربی پیش از اسلام کاربرد نداشته و وام‌واژه‌ای یهودی است: آنان به غیریهودیان که کتاب نداشتند، «امم» اطلاق می‌کردند و بنابراین «امی» (چنان‌که فراء تصریح کرده) مأخوذ از «امت» است، نه «أم» (چنان‌که لغویان متقدم چون زجاج و پس از او نظر داده‌اند). به‌علاوه، شواهد بسیاری حاکی از آن است که عرب با کتابت و قرائت آشنا بوده است. بدین ترتیب، معجزه پیامبر (ص) این نیست که بدون توانایی خواندن و نوشتن، چنین کتابی آورده، بلکه اعجاز، انزال کتابی آسمانی بر فردی امی و برخاسته از میان امتی امی بوده است که پیش‌تر با کتاب آسمانی آشنایی نداشتند و با نزول این معجزه، عرب نیز اهل کتاب شد.

از گونه انحرافی این ادیان است که از اصل توحیدی - ابراهیمی خود فاصله گرفته‌اند.

به نظر او، ادیان سه‌گانه و کتاب‌های آنها، تورات و انجیل و قرآن کریم، واحدند: در تورات، «ارض موعود» به یهودیان وعده داده شده است، و در عین حال، به آنها «مسیح» و منجی نیز بشارت داده شده است. یعنی یهودیان، ظهور پیامبری را انتظار می‌کشیده‌اند، اما وقتی عیسی از میان ایشان برخاست، دچار تفرقه شدند: برخی او را همراهی کردند و برخی دیگر به انکار او برخاستند. این موضوع در قرآن کریم آمده و مسأله‌ای تاریخی است که حقیقتاً رخ داده است. گروهی که مسیح را پذیرفتند، «حواریون» نام گرفتند و بدین سبب که او را یاری کردند، «نصاری» خوانده شدند. در بین منکران ایشان، یک یهودی با نام شاوول بزرگ‌ترین دشمن مسیح بود، ولی ناگهان تصمیم گرفت مسیحی شود. برخی او را متهم می‌کردند که برای تخریب مسیحیت از درون بدین دیانت درآمده است، ولی او اصرار داشت که چنین قصدی ندارد و دعوت به مسیحیت را خارج از جامعه یهودیان، یعنی در شهرهایی که ساکنان آنها بت‌پرست بودند، آغاز کرد. او یارانی یافت و خود «پولس رسول» نام و لقب گرفت. در حین دعوت، با فلسفه یونان آشنا شد و نظریه تئلیث را بر نظریه‌ای فلسفی بنیان نهاد. نکته اینجاست که قرآن کریم لفظ «مسیحی» را نه به صورت مفرد آورده و نه به گونه جمع، بلکه به جای آن تعبیر «نصاری» یا عبارت «الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة» را بکار برده است. «نصاری» همان کسانی هستند که عیسی را یاری کردند و این اندیشه در آریسیون و حنفا ادامه یافت. در قرآن کریم نیز بدین گونه از آنها یاد شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ) (صف: ۱۴).

به نوشته جابری، اسلام امتداد تاریخی انصار عیسی است، اما بقیه مسیحیت، ساخته پولس و ابای کلیساست که عقیده مسیحیت کنونی را بنیان گذاشتند. بنابراین وقتی در قرآن هفت مرتبه تکرار شده که این کتاب مصدق تورات و انجیل است، مراد همان دینی است که موسی و عیسی - علیهماالسلام - آوردند.

در ادامه، جابری به بحث در باب «نبی امی» و مفهوم «امی بودن» پیامبر (ص) پرداخته است. البته این موضوعی است

و با برهان خاص خود نیز همراه است: (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (حشر: ۲۱). از آن پس این نام بر وحی محمدی استقرار یافت و «ذکر» و «حدیث» در شمار اوصاف قرآن کریم قرار گرفت؛ یا به عبارتی دقیق‌تر، «ذکر» بر بخشی از قرآن - یعنی آیات قصص و وعد و وعید- اطلاق شد، اما لفظ «کتاب» نخستین بار در آیه دوم سوره مبارکه اعراف (کِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ) (اعراف: ۲) آمده است. البته همین سوره مبارکه، به تنهایی شایسته نام «کتاب» هست، زیرا طولانی‌ترین سوره نازل شده در مکه است. به نظر جابری، اطلاق «کتاب» بر قرآن هدفمند بوده: این نام حاکی از انتقال عرب از وضعیت اُمی - بی کتاب - به وضعیت امتی است که کتاب دارد. در عین حال، شهرت «اهل الکتاب» که تا آن زمان تنها بر یهود و نصاری اطلاق می‌شد، از انحصار ایشان درآمد. سوره مبارکه اعراف به‌ویژه، تاریخ انبیای خاص عرب و رسالت آسمانی ایشان و اقوام هلاک‌شده پیشین یعنی عاد، ثمود، مدین و غیره را برای عرب گزارش کرده است.

به نظر جابری، سیر تکوین قرآن شامل سه مرحله بوده است: مرحله قرآن / ترتیل و اعجاز؛ مرحله قرآن / ذکر و قصص؛ و مرحله قرآن / کتاب: عقیده، شریعت و اخلاق. او در این مجلد به دو دوره نخست پرداخته و دوره سوم را به جلد دوم احاله کرده است.

او درباره مرحله قرآن / ترتیل و اعجاز، به موضوع «احرف سبعه» و قرائات، اعجاز، جمع قرآن و مباحث پیرامون آن مانند تحریف قرآن، ترتیب مصحف و ترتیب نزول پرداخته است، هرچند در این مسائل، تنها به ذکر برخی آرای موجود در کتاب‌های علوم قرآنی بسنده کرده و سرانجام به قول مشهور در این کتاب‌ها تمایل نشان داده است. روشن است که قصد او از ورود به این مسائل، به ویژه تأکید بر صحت مصحف عثمانی و قرائات متواتر، پایه‌ریزی مبانی فهم قرآن است.

جابری در مسأله اعجاز قرآن کریم، پاره‌ای نظریات را به اختصار طرح و از آن عبور کرده، اما در مقابل به تفصیل به موضوع اعجاز قرآن کریم به‌منزله یگانه معجزه نبوی و به زعم خود، به نفی دیگر معجزات مانند انشقاق قمر، اسراء و معراج پرداخته است. در همین جا او به دفاع از اصالت وحی نبوی برخاسته و تأکید کرده است که این وحی به هیچ‌رویی از اهل کتاب اخذ نشده است، چه

موضوع دیگر در این بخش از کتاب، پدیده وحی و مفهوم آن است. جابری در این فصل، نخست روایات تاریخی را درباره «بدء وحی» مرور می‌کند و به باور او، با اینکه این روایات، از زیادت و نقصان مصون نبوده‌اند، ولی با توجه به شواهد موجود می‌توان مضمون این روایات را اجمالاً پذیرفت. وی در ادامه با ذکر شواهدی از قرآن کریم، اتهامات قریش را نسبت به رسالت پیامبر ذکر کرده است؛ از جمله مسأله انقطاع وحی یا فترت وحی که موجب شد برخی از معاندان، پیامبر را مورد تمسخر قرار دهند. از دیگر مباحثی که جابری با استفاده از شواهد فراوان قرآنی بدان پرداخته، کیفیت وحی و وضعیت روحی پیامبر در زمان نزول نخستین آیات است. در ادامه جابری می‌کوشد، عوامل و انگیزه‌های قریشیان را در نپذیرفتن رسالت پیامبر تحلیل کند. به نظر او، مفهوم وحی در سیاق قرآنی آن، در زبان و فرهنگ عرب آن زمان ناشناخته بوده است؛ حتی عرب‌ها در آن زمان تصویری از مفهوم نبوت نداشته‌اند و این مفاهیم با اسلام پدید آمدند! به همین سبب هم، از شنیدن آیات قرآن کریم سخت حیرت‌زده می‌شدند و در تطبیق آن با آنچه برایشان شناخته شده بود، او را به صفاتی چون شاعر، کاهن و مجنون متهم می‌کردند.

پس از مقدمه تاریخی فوق، جابری می‌کوشد مفهوم وحی قرآنی را تحلیل کند و در فصلی طولانی، به موضوع نبوت از دیدگاه معتزله، اشاعره، فلاسفه، متصوفه، و شیعه و نیز وجه تمایز مفهوم وحی در سنت یهودی و مسیحی با مفهوم اسلامی آن پرداخته است.

بخش دوم: سیر تکوین قرآن کریم

بخش دوم کتاب به موضوع تکوین و تدوین قرآن کریم اختصاص یافته است. جابری بحث خود را بر تعاریفی بنا نهاده که قرآن کریم از خود ارائه داده و البته به سیاق و بافت تاریخی نزول قرآن کریم نیز توجه داشته است. به نظر او، قرآن کریم در نخستین سوره‌ها، آن زمان که جز چند سوره کوتاه نازل نشده بود، از خود با نام «ذکر» و «حدیث» تعبیر کرده است. با آغاز دعوت آشکار و مواجهه پیامبر با مشرکان، و افزایش شمار سوره‌ها به سی سوره، لفظ «قرآن» پدیدار می‌شود. مراد از «قرآن» این است که نحوه قرائت و تلاوت این کلام تأثیر ویژه‌ای دارد؛ علاوه بر آنکه «ذکر» و «حدیث» در قالب‌های صوتی زیبایی ریخته شده،



دعوت سزّی؛ مرحله دوم: دعوت آشکار و تعرّض به بُتان و آغاز درگیری با قریش با قرائت سوره مبارکه نجم در کعبه؛ مرحله سوم: فشار قریش بر مسلمانان و کوشش قریش برای تطمیع پیامبر(ص) برای دست برداشتن از حمله به بت‌ها و به دنبال آن هجرت مسلمانان به حبشه؛ مرحله چهارم: حصر پیامبر و خانواده آن حضرت در شعب ابوطالب. (جابری تأکید می‌کند که به سختی می‌توان سوره‌های نازل شده در این مرحله را مشخص کرد)؛ مرحله پنجم: شکستن حصر و دعوت پیامبر(ص) از قبائل.

بخش سوم: قصص در قرآن

بخش سوم کتاب که از لحاظ حجم تقریباً با دو بخش پیشین برابری می‌کند، به قصص قرآن اختصاص یافته است. مقصود جابری در این بخش، نقل داستان‌های پیامبران به روایت قرآن نیست، چنانکه بدو از عنوان این بخش چنین به ذهن متبادر می‌شود. بلکه مراد او این است که دعوت محمدی را به واسطه قصص قرآنی معرفی کند. به عقیده او پیوندی عمیق میان مطالب این بخش و دو بخش پیشین برقرار است؛ زیرا اولاً ترسیم داستان پیامبران پیشین و اقوام ایشان، تصویری از محیط دعوت نبوی به‌دست می‌دهد که موضوع بخش نخست این کتاب است. به‌علاوه، قصص قرآن کریم حاوی گفتمانی جدلی است که قرآن کریم برگزیده تا با آن به مقابله با مخالفان بپردازد و از ایشان بخواهد تا از تجارب امت‌های گذشته پند گیرند. بنابراین، قصص قرآن کریم یکی از اجزای مهم در شناسایی سیر تطور و تکوین

رابطه اهل کتاب با قرآن مکی رابطه‌ای حاشیه‌ای بوده و جدال با یهود در قرآن مدنی آغاز شده است، که به نفی بلد آنان از مدینه انجامید؛ چنانکه مجادله با نصاری نجران نیز در مدینه رخ داد.

جابری اهتمام ویژه‌ای در باب ترتیب نزول قرآن کریم مصروف داشته است، چه برای بررسی سیر تکوین متن قرآن گزیری از آن نیست. او ترتیب سور منقول از ابن عباس، جابر بن زید و ... که در کتب علوم قرآنی آمده، مشابه دانسته و البته به کوشش‌های خاورشناسان در این باره نیز پرداخته است؛ گو اینکه آنها را فاقد سخنی تازه می‌داند. وی سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که قرآن کریم کتابی گشوده و حاوی سوره‌های مستقل بوده است که به مرور زمان از طریق وحی نازل می‌شد، و هر یک از سور نیز متشکل از آیاتی مرتبط با هم بوده و هست. این آیات در ارتباط با وقایعی جداگانه، که همان اسباب نزول قرآن‌اند، نازل شده‌اند.

جابری برای پی‌ریزی تصوّر منطقی از سیر تکوین متن قرآن که قریب به واقعیت خارجی باشد، ترتیب نزول مذکور در روایات را لازم، ولی ناکافی می‌شمرد؛ لازم است، زیرا نمی‌توان تاریخ را بر مواد غیرتاریخی بنا نهاد، اما ناکافی است، چون آن چه روایات در این باره عرضه می‌کنند، غرض را تکافوی نمی‌کند. بنابراین، باید در ترتیب نزول کنونی که نتیجه اجتهاد و مبتنی بر ظن و ترجیح بوده، تجدیدنظر و حتی تصرف شود و این با مقایسه سیره نبوی و سیر تکوین قرآن کریم دست یافتنی است. وی با این مینا، به تحلیل مرحله مکی نزول قرآن بر مبنای مراحل سیره نبوی پرداخته و آن را به پنج مرحله تقسیم کرده است: مرحله نخست:

دعوت محمدی و بالطبع قرآن محسوب می‌شود.

جابری بحث خود را در این زمینه بر چند قاعده پی‌ریزی کرده است: نخست اینکه قصص قرآن را به مثابه مثل تلقی کرده و در نتیجه به آن چه در این باب قرآن کریم آمده، بسنده کرده است. او موضوع حقیقت تاریخی قصص را نادیده گرفته، زیرا از نظر جابری هدف اصلی و یگانه قصص، عبرت بوده است، بنابراین بحث از حقیقت تاریخی محل و معنایی ندارد. موضوع دیگر بررسی قصص قرآن کریم برحسب ترتیب نزول است، نه ترتیب مصحف. در چنین دیدگاهی، دیگر تسلسل زمانی وقایع قصه موضوعیت ندارد، بلکه مهم این است که قصص همان‌گونه ملاحظه شوند که قرآن کریم برحسب نزول بدان پرداخته است، زیرا قرآن کریم کتاب قصه نیست، بلکه کتاب دعوت است و قصه را نیز بدین منظور به کار گرفته است. بنابراین، غرض از مطالعه قصص در این مرحله این است که روشن شود، قرآن چگونه این داستان‌ها را بسته به نیاز و شرایط دعوت به کار گرفته است.

جابری قصص قرآن را بر مبنای اهداف و طبق ترتیب نزول شان چنین طبقه‌بندی می‌کند:

الف) گروه نخست، شامل قصصی است که در آنها سرانجام اقوام پیشین تکذیب کننده انبیاء، مورد توجه قرار گرفته است. مخاطب این داستان‌ها، قریشیان مخالف دعوت محمدی‌اند و منظور اصلی از آنها ترساندن و تحذیر ایشان از سرانجامی مشابه است. بخش عمده این قصص به اهل قری (عاد، ثمود، مدین و غیره) و انبیای آنان - که غالباً ذکر از ایشان در تورات و انجیل نیامده است - مربوط می‌شود.

ب) گروه دوم، شامل داستان‌هایی است که به ثنای بر انبیای گذشته پرداخته و «آیات بینات» یا همان معجزات که در اختیار داشته‌اند تا صدق نبوت و رسالت ایشان اثبات شود و البته اکثر آنان در زمره انبیای بنی اسرائیل هستند.

ج) دسته سوم مربوط به مرحله مدنی است. وجه ممیزه آن‌ها از دیگر قصص قرآن، مجدلاتی است که با یهود و نصاری درباره تصورشان از خدا و انحراف آنان از دین ابراهیم(ع)، در آنها طرح شده است.

این دسته‌بندی بر اساس اهداف قصص قرآن کریم، است اما داستان‌ها برحسب ترتیب نزول قابل تقسیم به سه مرحله‌اند: دو مرحله مکی و یک مرحله مدنی.

مرحله اول: از سوره مبارکه فجر (سوره دهم در ترتیب نزول) آغاز و به سوره مبارکه قمر (سوره ۳۷ در ترتیب نزول) ختم می‌شود.

در سوره مبارکه فجر (۱۰) داستان عاد و ثمود و فرعون به ایجاز طرح شده است (آیات ۶-۱۴) اما هدف حکایت کردن این داستان‌ها نیست، زیرا داستان عاد و ثمود نزد عرب مشهور بوده و داستان فرعون را نیز از همسایگان اهل کتاب خود شنیده بوده‌اند، بلکه مراد توجه دادن به این موضوع بوده است که خداوند همواره در کمین است (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) (آیه ۱۴) تا سران قریش پند گیرند و دست از سرکشی و استکبار بردارند. در سوره مبارکه نجم (۲۳) دوباره داستان عاد و ثمود و موسی تکرار شده و داستان نوح و مؤتکفه بدان افزودن شده است (آیات ۴۸-۵۶). تا این جا داستان‌ها، نه به تفصیل - چنانکه پس از این خواهد آمد- بلکه مجمل و اشاره‌وار آمده‌اند، زیرا هدف از آنها صرفاً انذار قریش از سرانجام اقوام طغیانگر پیشین و تسلی خاطر و امید بخشیدن به پیامبر(ص) و مؤمنان بوده است.

سوره مبارکه شمس (۲۶) نخستین سوره‌ای است که در آن جزئیاتی از وقایع داستان قرآنی (قصه ثمود)، البته در سیاقی مشابه سوره‌های قبلی ذکر شده است (آیات ۱۱-۱۵). در سوره مبارکه قلم - که آیات نخست آن در شمار نخستین سوره‌های نازل شده قرار گرفته است، (ولی بقیه آیات در زمانی متأخرتر نازل شده‌اند) داستان «اصحاب الجنه» (مزرعه‌داران) در یمن آمده است (آیات ۱۷-۳۳). ذکر اقوامی که در سوره‌های پیشین، به همراه برخی دیگر از اقوام (اصحاب رس، اصحاب ایکه، قوم تبع) مجدداً در سوره مبارکه ق (۳۴) تکرار (آیات ۱۲-۱۴) و سپس یکی از صحنه‌های قیامت که در آن وعید الهی محقق می‌شود، ترسیم شده است (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (آیات ۲۱-۲۲). در سوره مبارکه قمر (۳۷) یک‌یک اقوام مذکور در سوره‌های پیشین و سرانجام آنان به ایجاز آمده است. همه این موارد سیاقی واحد دارند؛ یعنی پاسخ به مشرکان که با وجود اطلاع از عاقبت اقوام سلف، آیات و معجزات الهی را انکار می‌کردند (آیات ۱-۴). در پایان هر داستان یادآوری می‌شود که قرآن کریم این داستان را به‌طور موجز آورده است تا پندگیری از آن آسان باشد، ولی آیا کسی پند می‌گیرد؟ (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ



مِنْ مُدَّكِرٍ). در نهایت به قریشیان که پیامبر را تکذیب می‌کردند به کنایه گفته می‌شود: «آیا شما از گذشتگان برترید؟» (آیات ۴۳-۵۳).

مرحله دوم: از سوره مبارکه ص (۳۸ در ترتیب نزول) تا سوره مبارکه عنکبوت (۸۵ در ترتیب نزول و آخرین سوره مکی که در آن قصه ذکر شده است) را در برمی‌گیرد.

سوره مبارکه ص بنا بر شأن نزولی که درباره آن ذکر شده است، با آیاتی آغاز می‌شود که از ماجرای پیشنهاد بزرگان قریش به پیامبر (ص) در سال پنجم هجرت حکایت دارد (آیات ۱-۱۱). در ادامه، سرانجام برخی از اقوام پیشین که ماجرای هم‌چون قریش داشته‌اند، یادآوری شده است (آیات ۱۲-۱۶). آن‌گاه پیامبر (ص) به صبر و پایداری در برابر آنان توصیه می‌شود (آیات ۱۷-۲۰) و مثالی آورده شده است از نعمت‌های فراوانی که داود و سلیمان در اختیار داشتند، و این نعمات، که بسیار فراتر از آن چیزی بود که قریش به او پیشنهاد می‌کردند. سیاق هر دو قصه یکسان است و هر دو پیامبر از امتحان‌های الهی سربلند بیرون آمدند (آیات ۲۱-۲۶ و ۳۰-۴۰). در پایان سوره، قصه ایوب نبی و فضل خدا بر او، که به سبب توفیق در امتحان الهی به وی ارزانی شده، یادآوری شده است (آیات ۴۱-۴۸).

در ادامه، جابری در بحثی مبسوط، در سیاق ثنای بر انبیای گذشته و ذکر آیات و معجزاتی که در اختیار ایشان بوده، به داستان حضرت ابراهیم (ع) پرداخته است. به نوشته او، این داستان در هشت سوره پراکنده است که به ترتیب نزول عبارت‌اند از: مریم (۴۴): ۴۱-۵۰، شعراء (۴۷): ۶۹-۸۹، انعام (۵۵): ۷۴-۹۲، صافات (۵۶): ۸۳-۱۱۳، نحل (۷۰): ۱۲۰-۱۲۳، ابراهیم (۷۱): ۳۵-۴۱، انبیاء (۷۳): ۵۱-۷۳ و عنکبوت (۸۵): ۱۸-۳۵. با اینکه مرحله دوم با سوره مبارکه ص آغاز می‌شود، ولی جابری بحثی مستوفی را به سوره مبارکه اعراف (۳۹ در ترتیب نزول) تخصیص داده است، زیرا نقل مفصل قصص با این سوره آغاز می‌شود. بسیاری از داستان‌های سوره‌های بعدی، تفصیل بخشی از جوانب مذکور در این سوره‌اند، یا بیانی دیگر از مطالب آن برحسب مقتضای مقام و سیاق سوره. در این سوره، طرحی جامع از قصص قرآن آمده است، اعم از قصصی که در تورات ذکر شده از آنها نیست و بسیاری از پیامبران که در تورات از آنها سخن رفته است. در سوره مبارکه اعراف انبیای اعراب ضمن سلسله پیامبران

مذکور در تورات شمرده شده‌اند و ترتیب زمانی آنها نیز رعایت شده است: داستان آدم و ابلیس، نوح و توفان، عاد و ثمود، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی و فرعون، و سرانجام، سوره به روایتی پیامبر (ص) و مشرکان قریش ختم شده است. جابری در این فصل پس از ذکر هر قصه، درباره هریک از انبیای فوق در سوره اعراف به تفاوت‌های بیان همین داستان‌ها در دیگر سوره‌ها نیز اشاره کرده و اهداف قرآنی از طرح مجدد یا متفاوت آنها را برشمرده است.

از آن‌جا که داستان موسی و فرعون و قوم بنی‌اسرائیل در مواضع گوناگون قرآن کریم به تفصیل آمده است، جابری در کتاب خود در فصلی مستقل به این موضوع پرداخته و زوایای مختلف آن را واکاوی کرده است. به نوشته جابری، جزئیات داستان موسی در شش سوره مکی که همگی با حروف مقطعه آغاز می‌شوند، طرح شده است: اعراف (المص)، طه (طه)، شعراء (طسم)، قصص (طسم)، یونس (الر)، و غافر (حم). جالب‌تر آنکه در مطلع همگی این سوره‌ها به خود قرآن کریم اشاره شده که به تصریح یا به تلویح، حاکی از

است. این در واقع پاسخ ردّ به مخالفان پیامبر نیز هست که از او معجزاتی خارق‌العاده طلب می‌کردند. از جمله این قصص است داستان زکریا و زن نازای او که سرانجام خداوند به آنها فرزندی عطا می‌کند (مریم: ۱-۱۵) و قصهٔ مریم که بدون تماس با مرد بارداری می‌شود (مریم: ۱۶-۳۳) و قصهٔ یوسف (یوسف: ۴-۱۰۱)، اصحاب کهف، ذوالقرنین و موسی و خضر (در سورهٔ مبارکهٔ کهف).

مرحله سوم: جابری از این مرحله با عنوان دورهٔ دولت یاد می‌کند. سوره‌های این مرحله همگی در دوران مدینه نازل شده‌اند. در این مرحله قصص شکلی تازه دارند و در آنها جنبهٔ جدل با اهل کتاب غالب است. این جدال نخست با یهود آغاز می‌شود تا آنکه به اخراج آنها از مدینه می‌انجامد. سپس قرآن کریم به محاجّه با نصاری و به ویژه مسألهٔ تثلیث پرداخته است. البته داستان‌های مدنی از قصص مکی کوتاه‌ترند و در گفتارمان جدلی علاوه بر عناصر موجود در قصص مکی، از قصه‌های دیگر یا عناصر جدیدی استفاده شده است. به نظر جابری، لحن گفتار در این داستان‌ها متناسب با شرایط تغییر کرده است: مثلاً سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت، هنگامی که پیامبر(ص) در مکه بود و خود را برای هجرت آماده می‌کرد، با لحنی آرام آغاز شده است: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (عنکبوت: ۴۶) اما چون یهودیان آزار و تعرض به مسلمانان را آغاز کردند، لحن گفتار به مرور تند شد تا آنکه به برخورد دو طرف و تبعید یهود از مدینه انجامید.

در این مرحله نخست آیاتی نازل شدند که نعمت‌های خدا را بر بنی‌اسرائیل یادآوری می‌کردند (برای نمونه: بقره: ۴۰-۴۶، ۴۹-۵۲، ۵۴-۶۱، ۶۳-۶۶). حتی داستان ذبح بقره در همین سیاق قرار گرفته است (بقره: ۶۷-۷۳). اما پس از آنکه یهود با منافقان و کفار علیه مسلمانان هم‌پیمان شدند، قرآن اسلوبی متفاوت در مواجهه با یهودیان مدینه در پیش گرفت. این موضوع در آیات بعدی که در سورهٔ مبارکهٔ بقره آمده، به‌روشنی دیده می‌شود (نک. بقره: ۸۳-۸۵، ۸۷-۹۵، ۹۷-۹۸، ۱۰۲-۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰-۱۲۱). وقتی معلوم شد که یهودیان نه تنها از پذیرش دعوت محمدی سرباز می‌زنند، بلکه بنا را بر مخالفت و دشمنی با پیامبر گذاشته‌اند، رابطهٔ میان مسلمانان و یهود قطع گردید. این مطلب در ماجرای تحویل قبله

محور اصلی و اساسی سوره است. بدیهی است که ترتیب زمانی اجزای داستان، با آنچه که در ترتیب نزول (و نیز ترتیب مصحف) ذکر شده، متفاوت است. ترتیب زمانی اجزای داستان موسی، چنان که جابری شماره‌گذاری کرده، از این قرار است:

۱. تولّد موسی(ع) و رشد او در خانهٔ فرعون مصر؛ ۲. قتل یکی از قبطیان به دست موسی و فرار او به مدین؛ ۳. بازگشت به مصر و گفت‌وگو با پروردگار و برگزیدگی وی به‌عنوان پیامبر بنی‌اسرائیل؛ ۴. خروج از مصر به قصد فلسطین و تعقیب فرعون و غرق لشکریان فرعون؛ ۵. گفت‌وگو دوم با پروردگار و دریافت الواح و گمراهی بنی‌اسرائیل و گوساله‌پرستی آنان؛ ۶. نکته‌های جنبی داستان.

اما داستان برحسب ترتیب نزول از این قرار است:

سوره	بخش‌های داستان برحسب ترتیب زمانی
اعراف	۳، ۴، ۵، ۶، ۴، ۶
طه	۳، ۱، ۲، ۳، ۴، ۳، ۵، ۶
شعراء	۳، ۱/۲، ۳، ۶/۳
قصص	۱، ۲، ۳، ۶
یونس	۳، ۴، ۶
غافر	۳، ۳، ۴، ۳، ۶
نازعات	۳

با توجه به جدول فوق روشن می‌شود که بخش‌های سوم و ششم از داستان، بیش از سایر بخش‌ها تکرار شده‌اند، زیرا موضوع قرآن مکی دعوت است که با محتوای بخش سوم و ششم هماهنگی و مناسبت بیشتری دارد.

مجموعه‌ای از داستان‌های مستقل که همگی پس از سورهٔ مبارکهٔ اعراف نازل شده‌اند، به همین مرحله (قرآن مکی)، ملحق می‌شوند. بسیاری از این قصص، فقط یکبار و صرفاً در سوره‌ای مکی آمده‌اند و برخی دیگر با بیانی متفاوت در سوره‌های مدنی تکرار شده‌اند که البته سیاق بحث متفاوت است. سیاق همهٔ این داستان‌ها به امور خارق‌العاده و معجزات پیامبران مربوط است و اینکه خداوند قادر به چنین معجزاتی است و اینکه به پیامبر(ص) معجزه‌ای ممتاز داده شده که با معجزات انبیای پیشین متفاوت

در این مرحله (قرآن مدنی) نظیر همین جدال با مسیحیان نیز دیده می‌شود. با اینکه در قرآن مکی بارها از مریم و عیسی سخن به میان آمده - که همگی در سیاق کلی دعوت منکران قریش به عبرت از عاقبت گذشتگان قرار می‌گیرند - ولی در قرآن مدنی، سیاق به طور کلی تفاوت کرده است. مثلاً در سی آیه نخست سوره مبارکه آل عمران به مناسبت ورود نمایندگان مسیحیان نجران به مدینه به منظور محاجّه با پیامبر(ص) درباره عیسی(ع)، آیاتی در این موضوع نازل شده که نهایتاً به فراخواندن آنان به مباحثه انجامیده است (آیات ۴۵-۶۴). موضوع بشر بودن عیسی، در آیات دیگری نیز هم‌چون سوره‌های مبارکه نساء (آیات ۱۵۵-۱۵۸، ۱۷۱-۱۷۲)، صف (آیات ۶-۷، ۱۴) و مائده (آیات ۱۷، ۱۱۲-۱۱۸) تکرار شده است.

در **خاتمه**، جابری بار دیگر تأکید کرده است: قرآن کریم متنی است که در مدت ۲۳ سال فرود آمده و در این مدت، هربار، یک یا چند آیه و گاه یک سوره نازل شده است و در اکثر موارد، اسباب نزولی در کار بوده است. این به معنای پیوند قرآن کریم با تغییرات و تطورات دعوت محمدی و حوادث سیره نبوی است؛ به گونه‌ای که یکی مفسر دیگری است. به عقیده جابری، راه شناخت قرآن کریم تعامل متقابل با آن بر مبنای ترتیب نزول سور است؛ حال آنکه تقریباً همگی مفسران راهی خلاف آن پیموده‌اند و البته امروز که قرن‌ها از نزول قرآن می‌گذرد، به فهم قرآن کریم آن گونه که نازل شده است، بیش از پیش نیازمندیم. غرض از این قرائت تاریخی، کوشش برای انطباق میان نزول قرآن و سیره نبوی است، زیرا حیات پیامبر(ص) و قرآن کریم همبستگی تام دارند. جابری از این پیوند وثیق میان پیامبر(ص) و قرآن کریم به «راز» تعبیر کرده است که باید رمزگشایی شود.

می‌توان گفت که جابری در کتاب خود کوششی درخور تأمل عرضه کرده است و با اینکه پیش‌تر محمد عزت دروزه برای فهم و تفسیر قرآن کریم، به ترتیب نزول توجه کرده بود، ولی جابری توانسته است برای فهم قرآن کریم در طول بیست و سه سال دوره تکوین و تطوّر آن، این ترتیب را با صورت‌بندی شایسته و به‌خوبی به کار بندد و در تطبیق متن قرآن کریم با مقاصد آن در دوره رسالت توفیق بسیار داشته است؛ گرچه کوشش او هم‌چنان ناتمام می‌نماید، اما در عرضه فهمی امروزی از رسالت ابدی و دعوت جهانی قرآن کریم گامی برداشته است.



و ذکر داستان ابراهیم نیز نمود یافته است؛ درحالی که در مرحله مکی، قصه ابراهیم حول نزاع وی با پدر و قومش درباره پرستش بتان می‌گشت - و این موضوع با سیاق قرآن مکی که قرآن دعوت و عبرت بود، سازگاری داشت - در دوره مدینه، سخن از داستان ابراهیم مقصودی کاملاً متفاوت دارد: در این جا سخن از شیخ انبیا و جدّ اعلای عرب و یهود است تا بدین ترتیب حکم تحویل قبیله استنادی تاریخی یابد (نک. بقره: ۱۲۳-۱۴۱)، زیرا ابراهیم بود که همراه پسرش اسماعیل - جدّ عرب - خانه کعبه را بنا نهاد. با تبیین رابطه میان عرب و ابراهیم، ترجیح کعبه برای مسلمانان در مسأله قبیله، به طریق اولی ثابت خواهد شد (بقره: ۱۴۲-۱۴۵). جابری شواهد متعددی از قصص قرآن کریم در سوره‌های مدنی عرضه کرده است که در سیاق جدال با اهل کتاب قرار می‌گیرند؛ از جمله آل عمران (آیات ۶۴-۶۸، ۷۲-۷۴، ۷۸-۸۰، ۸۵-۸۶، ۹۶-۹۷)، نساء (آیات ۴۶-۴۸، ۵۱-۵۵)، حشر (آیات ۱-۴، ۱۱-۱۷)، جمعه (آیات ۵-۸) و مائده (آیات ۱۲-۱۳، ۲۰-۲۶).